روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۶۰۳۶۱۲۲ • تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم تلفن: ۴۴۵۳۳۷۲۵

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir
شنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۰ • ۲۵ رمضان ۱۴۴۲ • ۸ می ۲۰۲۱
سال هجدهم • شماره ۳۹۹۶ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۱ • اذان مغرب ۲۰:۱۷
اذان صبح فردا ۴:۲۸ • طلوع آفتاب ۶:۰۴

fardashargh@gmail.com
روزنامه فردا

نور نوشت

پس از شش روز، تلاش بی‌وقفه برای نجات کارگران معدن زغال‌سنگ طزره دامغان که دچار حادثه شدند، بی‌نتیجه ماند، عکس: علی ابک، فارس

روزگار کرونایی

درنگی بر کالایی‌شدن واکسن کرونا

محمدصالح نیکبخت

در شرایطی که شیوع کرونا در کشور ما و همچنین برخی از کشورهای شرق ایران به اوج خود رسیده است، هرگونه سهل‌انگاری در برابر معالجه مردم و تأمین سلامت جانی آنان پذیرفتنی نیست. متأسفانه حاکمیت در معنای کلی آن به خطر اپیدمی کرونا و افزایش قربانی‌شدن هرروزه عده‌ای از هم‌وطنان توجه لازم نکرده است. مجادلات مسئولان در قوای سه‌گانه در این مورد جای چاره‌جویی اساسی برای واکسیناسیون عمومی برای مردم را گرفته است. وعده‌های واکسیناسیون مردم در این ماه و آن یا تا پایان تابستان و اواسط پاییز که مدام از زبان مسئولان شنیده می‌شود، همگی از جانب مردم وعده تحقق‌نیافتنی تلقی شده و موجب کاهش اعتماد عمومی می‌شود. به نظر می‌رسد به وظایف ذاتی خود در این مورد عمل نکرده‌اند و سخنرانی‌های آتشین مسئولان جای اقدام عملی را گرفته است. این در حالی است که تسهیل در دسترسی به واکسن کرونا، از بهترین و مورد اعتمادترین آن باید اولویت مقامات مسئول باشد. کمیسیون حقوق بشر کانون وکلا چندی پیش در درنگ‌نامه‌ای که متن آن توسط دکتر محمدصالح نقره‌کار، دبیر این کمیسیون نوشته شده است، هشدار داد که از کالایی‌شدن واکسن کرونا و تبعیض در توزیع آن و نیز تبعیض در استفاده از انواع آن پرهیز شود. آنچه موجب تأسف است این است که در این شرایط که هرروز صدها نفر به‌طور رسمی بر اثر این بیماری جان می‌بازند و آمار مبتلایان روزانه عددی بزرگ‌تر را نشان می‌دهد. به شرح فوق بازار مجادلات و منازعات بیشتر سیاسی در مورد کرونا و رواج بی‌قانونی در توزیع واکسن جای اقدامی اساسی در مورد نجات مردم را گرفته است. در شرایطی که پیک چهارم کرونا و مشاهده انواع جهش‌یافته این ویروس از نوع انگلیسی و آفریقایی تقریبا تمام کشور را در بر گرفته است. خبرهای ترسناک‌تری هم به گوش می‌رسد. آخرین اظهارات وزیر بهداشت از مشاهده نوع ترکیبی لس‌آنجلسی-هندی این ویروس در ایران خبر از روزهای با هراس بیشتری را برای شهروندان بی‌پناه در برابر این خطر می‌دهد. اگرچه مردم دوست داشتند که از زبان وزیر بهداشت‌شان مثل بیشتر جاهای دنیا بشنوند که گروه‌های بیشتری از مردم در معرض خطر واکسینه شده‌اند اما سهم آنها از اخبار کرونایی، شنیدن آمار مرگ‌ومیرهای روزانه رو به افزایش یا مشاهده انواع جدید و خطرناک‌تر این ویروس است. هفته گذشته در آمریکا اعلام شد که سطح واکسیناسیون عمومی به حدی رسیده که مردم می‌توانند به زندگی عادی بدون ماسک بازگردند و در ایران طبق آمارها این عدد به دو درصد جامعه می‌رسد. این در حالی است که انتظار می‌رفت همان واکسن‌های اولیه در ایران هم به دست کادر درمان که قهرمان‌های واقعی این روزهای ایران هستند و سالخوردگان و بیماران خاص برسد اما بروز شایعاتی درباره واکسن‌زدن مسئولان و متعاقب آن انتشار اخباری در تقلب در سهمیه واکسن بار دیگر به صورت اعتماد عمومی چنگ انداخت. در خبرها آمده بود که در شمال و جنوب ایران مدیران سهمیه واکسن پاکبان‌ها را به نام خود و فرزندانشان تزریق کرده‌اند. این ماجرا فقط به شهرداری آبادان در جنوب ایران و علی‌آباد کتول در شمال مربوط نبود و وقتی خبرهای اول منتشر شد، دومینوی اخبار این دست تقلب‌ها به راه افتاد. از شهرهای مختلف خبر رسید که سهمیه واکسن گروهی در معرض خطری به گروهی دیگر از مدیران و مسئولان رسیده است. حتی در یکی، دو بیمارستان هم چنین اتفاقی رخ داد و سهمیه کادر درمان که در صف اول مبارزه با این بیماری هستند و بیشتر از بقیه در خطر هستند، به اعضای خانواده مدیران بیمارستان رسید. خود من هم در مراجعه به یکی از بیمارستان‌های شرق تهران شاهد چنین شکایاتی از سوی کادر درمان بودم که می‌گفتند سهمیه واکسن آنها به دیگرانی اختصاص یافته است. روایت‌های گوناگون از این بی‌قانونی‌ها و تبعیض در شرایطی که جان مردم به‌صورت همگانی در خطر است، در صورت تحقیق و صحت آن ننگی است که نمی‌توان فراموش کرد. از آنجایی که دولت متعهد به تأمین سلامت همه شهروندان است و این تکلیف قابل‌انتقال به غیر نیست، برون‌سپاری این تکلیف و نگاه تجاری به تعهد موضوعی نیست که محل مناقشه باشد. حق دسترسی همه شهروندان ایرانی و بلکه همه کسانی که در خاک ایران زندگی می‌کنند، از بدیهیات است. تأمین واکسن‌های معتبر برای شهروندان و توزیع بدون تبعیض آن تنها چیزی است که می‌تواند هم اعتماد عمومی را تأمین کند و هم سلامت جسمی و روانی شهروندان را.

چهره هفته «شرق»

حسین شریعتمداری چهره هفته شد

مگر مملکت صاحب ندارد!

با نزدیک‌شدن به روزهای انتخابات، سرعت اعلام کاندیداتوری چهره‌های سیاسی در ایران هم شدت گرفته است؛ از چهره‌های همیشه حاضر در انتخابات مثل محسن رضایی که هفته گذشته کاندیداتوری‌اش را به صورت رسمی اعلام کرد تا چهره‌های کمترشناخته‌شده‌ای در این عرصه مثل صادق خلیلیان که روزگاری وزیر کابینه احمدی‌نژاد بود یا علیرضا از چهره‌های نظامی دیگری که در این دوره از انتخابات حضور پررنگی دارند. در این میان، تراکم اعلام کاندیداتوری برای جریان اصولگراست و اگرچه چهره‌های مستقلی مثل محمد غرضی هم اعلام کاندیداتوری کرده‌اند، اما سنگینی کفه کاندیداها از نظر کمیت به سود اصولگراها می‌چربد. برخی گزارش‌ها تا این روز از اعلام کاندیداتوری چیزی نزدیک به ۳۵ چهره در انتخابات ریاست‌جمهوری خبر می‌دهند. این در حالی است که برخی چهره‌های اصلی هنوز پا در راه انتخابات نگذاشته‌اند. همین سیل اخبار اعلام کاندیداتوری در هفته گذشته، موجب شد تا حسین شریعتمداری با لحنی تند به این چهره‌ها بتازد. او در یادداشتی در روزنامه کیهان نوشت: «اعلام نامزدی برخی برای انتخابات ریاست‌جمهوری توهین به ملت ایران است. مگر کشور صاحب ندارد که برخی کاندیدای انتخابات ریاست‌جمهوری می‌شوند؟! کارنامه یک سوی ماجراست و اجرا و توان اجرای آن سوی دیگر ماجراست. فردی که می‌خواهد برنامه‌ها را اجرا کند، باید توانمندی‌های اولیه را داشته باشد و زمانی که نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری می‌شود، به هر حال سابقه دارد که قابل ارزیابی است». رقیب شریعتمداری در این رقابت، سعید محمد، یکی از نامزدهای انتخابات ریاست‌جمهوری بود. فیلم یکی از سخنرانی‌های سعید محمد درخصوص لزوم غنی‌سازی ۹۳درصدی برای سوخت کشتی و زیردریایی‌های ایرانی با واکنش‌های زیادی در فضای مجازی مواجه شد. شریعتمداری ۵۵ و محمد ۴۵ درصد آرای این نظرسنجی را به خود اختصاص دادند.

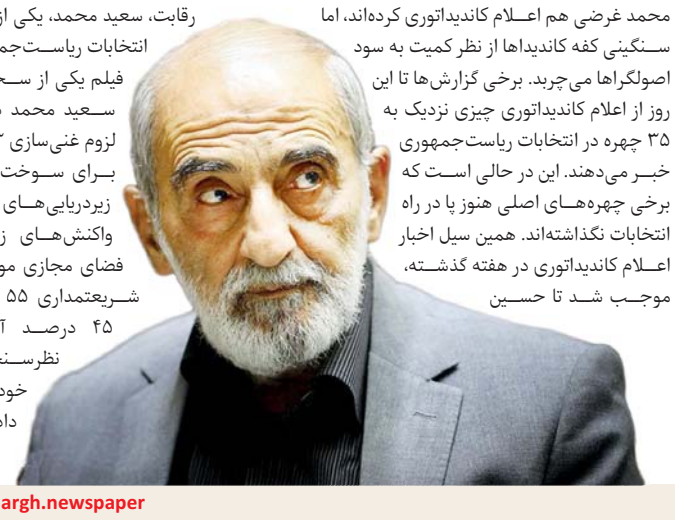

shargh.newspaper

روایت

چوب حراج داریوش ارجمند به سرمایه فرهنگی

جابر تواضعی

● سریال‌های ماه رمضان هرسال در رقابت با خودشان در سال‌های قبل جا می‌مانند و مصداق دریغ از پارسال‌اند.

این ماجرا در همه کارهای امسال به اوج رسیده است.

مسعود فراستی، نماینده رسمی و تام‌الاختیار صداوسیما، درحالی بخش زیادی از تولیدات سینمایی کشور را فیلم‌فارسی و مبتذل می‌داند که تقریبا بخش زیادی از محصولات تلویزیون را هم باید در همین دسته ارزیابی کرد.

طبعا سازندگان این آثار هم چیزی را تحویل می‌دهند که از آنها انتظار می‌رود.

نتیجه این است که سعید سلطانی «یاور»، حتی در جلب و ارضای مخاطب، زمین تا آسمان متفاوت است با سعید سلطانی «پس از باران» یا «خانه‌ای در تاریکی» و همان چیزی را بازتولید می‌کند که در سه‌گانه «ستایش» و بر اساس فیلم‌نامه سعید مطلبی به‌عنوان یکی از نویسندگان فیلم‌فارسی، ساخته و پرداخته بود.

علیرضا افخمی در «احضار» هم به کاریکاتوری از ژانری که خودش به‌عنوان نویسنده «اغما» و کارگردان «او یک فرشته بود» در تلویزیون باب کرد و با عنوان «ماورایی» معروف شد، بسنده کرده است.

از نظر پیر بوردیو، جامعه‌شناس فرانسوی، اصطلاح «سرمایه فرهنگی» شامل دانش فرهنگی انباشته‌ای است که سبب قدرت و مقام می‌شود.

سرمایه نمادین فرهنگی هم به آن دسته از سرمایه فرهنگی می‌گویند که مردم یا گروهی خاص آن را نماد و سمبل می‌دانند و برای دارنده‌اش احترام و منزلت و احترام خاصی قائل‌اند.

بازیگران به‌عنوان لایه دوم تولید، برای تداوم حضور و هم‌چنین گذران زندگی، چاره‌ای جز پذیرش این وضعیت و حراج «سرمایه فرهنگی»شان ندارند.

داریوش ارجمند را علاقه‌مندان سینما با بازی ماندگارش در «ناخدا خورشید» ناصر تقوایی می‌شناسند. فیلم استخوان‌داری که بسیاری از کارشناسان و منتقدان آن را بهترین کارنامه سازنده‌اش و یکی از بهترین و منسجم‌ترین آثار سینمای ایران می‌دانند.

سریال «امام علی» موقعیت ارجمند را در تلویزیون و برای مخاطب عام نیز جا انداخت و «آدم برفی» و نقش کاملا متفاوت و مغایرش با نقش مالک اشتر، سرمایه فرهنگی او را به‌عنوان یک بازیگر مسلط و توانمند تثبیت کرد.

حضور کوتاهش در «سگ‌کشی» که سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش مکمل مرد جشنواره فجر را برایش به ارمغان آورد، نیز همین‌طور.

اما نقش‌های عمده‌اش در سریال‌های اخیر و در رأس آنها «ستایش» و همین «یاور» چقدر به آن سرمایه فرهنگی اضافه کرده یا حداقل آن را حفظ کرده است؟

در تمام این کارها او نقش مرد زئوس‌تایپ لوطی‌مسلک داش‌مشتی و مردسالار را بازتولید و تمام چیزی را که برای ایفای این نقش در چنته داشته رو کرده است.

حالا هم مثل تاجر ورشکسته‌ای که از مایه می‌خورد، چاره‌ای جز تکرار و مصرف خودش ندارد.

شاید بد نباشد به از اینجا به بعد قصه، از منظر نظریه «ساختار و عاملیت» نگاه کنیم.

آنتونی گیدنز به‌عنوان کسی که وقت زیادی را بر سر این نظریه صرف کرده، هیچ‌کدام از این دو مفهوم را برتر نمی‌داند و به تأثیر متقابل آنها روی هم معتقد است.

اما واقعیت این است که تقریبا هیچ‌جا نمی‌توان غلبه ساختار را نادیده گرفت.

عاملیتی اگر باشد، در انتخاب‌ها و درواقع تن‌دادن یا ندادن به بستر غالبی است که ساختار آن را ایجاد کرده و بسط داده است.

برای همین می‌شود گفت ارزش کار یک هنرمند - در اینجا یک بازیگر- بیش از کارهایی که در آنها بازی کرده، در کارهایی است که حضور نداشته است.

یاد

چند نکته به یاد نجف دریابندری

درس‌هایی از نسل کودتا برای نسل کرونا

تقدیم به استاد مصطفی ملکیان و مسیر تازه‌ای که گشوده است

امیر یوسفی

نجف دریابندری که یک سال پیش چمدانش را بست و با بلیتی یک‌طرفه راهی سرزمین سایه‌ها شد، از آخرین یادگارهای نسل معمایی روشنفکران دهه ۲۰ و ۳۰ بود؛ نسلی کودتازده و محنت‌کشیده که نامی جاودان در تاریخ فرهنگ و سیاست ایران معاصر دارد. او و هم‌نسلانش، سرخوردگان سیاست و دل‌سپردگان فرهنگ بودند. اگرچه میان آن نسل با روزگار ما بیش از ۶۰ سال فاصله است؛ اما گمان می‌کنم آن گرفتاران روزگار کودتا به اعتبار خانه‌نشین‌شدن‌شان، برای مبتلایان و خانه‌نشینان عصر کرونا عبرت‌های فراوان می‌توانند داشت. کودتا و کرونا از یک جهت، مشابهت دارند: هر دو، دستی شعبده‌باز برای خانه‌نشین‌کردن دارند! هر دو، وقتی ظاهر شدند کثیری از شهروندان و سیاسیون را در خانه نشاندند و در واقع به خانه برگرداندند. استعاره «خانه‌نشینی» مهم‌ترین وجه‌شبه کرونا و کودتا است. به این اعتبار شاید بتوان مدعی شد که کودتای ۳۲ نوعی کرونای سیاسی بود؛ و کرونای ۹۹ نوعی کودتای اجتماعی. کودتا، خانه‌ها را به کارگاه‌های فراوری فرهنگ و هنر بدل کرد. زنده‌یاد نجف دریابندری به‌عنوان بازمانده‌ای از کودتا، وقتی خانه‌نشین شد یکی از کارآمدترین و سودآورترین کارگاه‌های فرهنگی را سامان داد. آیا اکنون که کرونا بسیاری از شهروندان خصوصا قاطبه اهل فرهنگ را به خانه بازگردانده است، می‌توان امید داشت خانه‌نشینان روزگار ما از روی نقشه نجف، خانه خود را بازسازی کنند و به کارگاه فراوری فرهنگ تبدیل کنند؟ بیایید قدری در امکان این فرض بیندیشیم.

یکم) نجف دریابندری و کسان دیگری از نسل او، جوانی را به هواداری از سیاست خلقی و مرام اشتراکی «توده» گذراندند؛ اما وقتی شبروی آن حزب پرماجرا با شبیخون کودتاچیان هم‌زمان شد و دولت مصدق برافتاد، نجف در تلاطم تردید گرفتار آمد و به حزب ظنین شد. کودتاگران البته میان کادرهای راسخ و سرسخت با نیروهای مردد و تجدیدنظرطلب توفیر نمی‌گذاشتند. همه را به یک اندازه مستحق حبس و تبعید دانستند. این‌گونه بود که نجف جوان هم، سهمش را از حبس گرفت. سه دانگ از این سهم را از کودتاگران داشت و سه دانگ دیگر را از حزب و سیاست. نجف و دوستانش، اما زندان را که برای بزهکاران، نمایشگاه آموزش آخرین شیوه‌های جرم است، به دانشگاهی علمی و کاربردی برای تولید انبوه معنا و فرهنگ بدل کردند. این‌گونه بود که آن شش دانگ حبس را داد و به عوض، جواز تغییر مسیر زندگی‌اش را گرفت. نطفه این تغییر رشته، در روزهای فراغت زندان بسته شد. او دل‌زدگی از منش حزب توده را به سرخوردگی‌اش از سبعیت کودتاچیان سنجاق کرد و حالا دیگر فقط یک دوره فراغت زندان لازم داشت تا از سیاست قطع تعلق کند و «رفیق» فرهنگ شود. او با تلاش برای ترجمه تاریخ فلسفه برتراند راسل در درون زندان، این عهد رفاقت را بست و تا واپسین ایام خانه‌نشینی‌اش بر همان عهد و همان پیوند ماند. زمستان زندان پس از چهار سال به سر آمد و روسیاهی‌اش برای رفقا و کودتاگران ماند؛ اما نجف در بهار زندگی هم دست از یار نوپافته نشُست و به خانه درآمد تا همچنان همان کند که به دوران زندان می‌کرد. نجفِ کودتازده و کودتادیده خانه‌نشینی را برگزید.

دوم) فرار از سیاست و پناه به فرهنگ البته نمایندگان نامداری دارد. علی‌اکبرخان دهخدا و محمدتقی ملک‌الشعرای بهار دو چهره تابناک معاصر در این فرایند فرار و پناهندگی هستند. تصور کنید اگر این دو، چنان فرار و پناه‌جویی را مرتکب نمی‌شدند، الان خورجین فرهنگ ایرانی خالی از چه چیزها که نمی‌بود. از اینها قبل‌تر و از اینها بعدتر، باز هم کسانی را می‌توان نشان کرد که از همان دهلیز، همان نقشه فرار را پیاده کردند. نوبت به نسل کودتا که رسید، دیگر سخن از فرارهای فردی نبود؛ انگار با یک فرار جمعی و نسلی روبه‌رو شدیم. کودتا که یک نسل از روشنفکران ایرانی را به حبس کشانده بود، هم‌زمان اسباب استخلاص آنان از زندان سیاست را هم فراهم کرد. نجف دریابندری

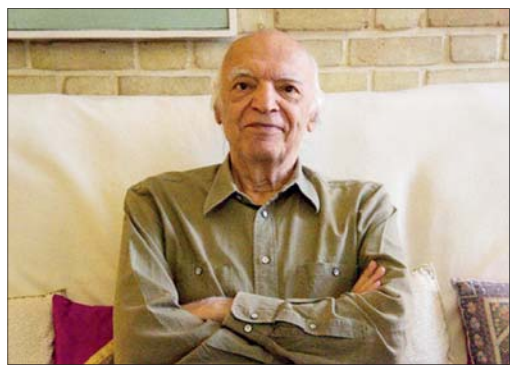

از فراریان همین نسل بود؛ سربازی از هنگ چالاک «سیاست‌گریزان فرهنگ‌پناه» که اکنون فرار کرده و نجات یافته بود. این هنگ، دوره آموزشی‌اش را در پادگان سیاست‌های حزبی سپری کرد؛ اما دوره خدمتش را زیر پرچم فرهنگ گذراند. در کشاکش امر سیاسی با امر اخلاقی ترجیح داد با حزب متارکه کند و با سیاست به طلاق عاطفی برسد و نهایتا به فکر تجدید فراش با فرهنگ بیفتد. این‌گونه شد که هم‌خدمتی‌ها، به هوای خواستگاری از دختران پرشمار خانواده آقای فرهنگ، صف بستند. کسانی مانند محمدحسن لطفی، محمد قاضی، م.الف. به‌آذین، کریم کشاورز، صفدر تقی‌زاده و بسیاری دیگر، در این صف دیده می‌شدند. از آن روزهای فرار و پناه‌جویی سال‌ها گذشت و دامادهای خاندان فرهنگ، یکی سعادتمندتر از دیگری روزگار گذراندند و بر عمارت دانایی و فرهنگ این سرزمین خشت روی خشت نهادند. امروز می‌توان گفت کودتا هرچه در ساحت سیاست نکبت‌آفرین و نفرین‌ساز بود، در عرصه فرهنگ، برکت‌خیز و ثمربخش شد. کودتا نسلی از روشنفکران ایرانی را از خیابان به خانه برگرداند تا خانه‌نشینی پیشه کنند و بر راهبردهای عقیم سیاسی گواهی دهند. این نسل بی‌آنکه از دغدغه‌های روشنفکرانه‌اش تنازل کند خانه‌نشین عرصه عمومی-خصوصی را به هم زدند و خانه را که خصوصی‌ترین نهاد جهان است، به معرکه‌ای برای کنش روشنفکرانه و تقویت عرصه عمومی بدل کردند. به بیانی دیگر، موقعیت خاکریز را عوض کردند. خانه‌نشینی در قاموس این نسل، تداوم رفتارهای اصلاح‌شده روشنفکرانه بود؛ چیزی که محل ملاقات آکادمیسین‌ها و اکتیویست‌های سیاسی بود؛ جایی که تعهد روشنفکرانه را با ژرف‌نگری محققانه پیوند می‌داد. این نسل، خیابان را خالی کرد، بی‌آنکه عرصه عمومی را خالی کرده باشد. کودتاچی، سرخوش از سرکوب نسل مجاهدان و مبارزان، خیال می‌پخت که دارها را برچیده و خون‌ها را شسته و مزاحمان را به بند کشیده است، غافل از اینکه این نسل معتقد بود از آن روز که در بند درآمده، آزاد شده است. به این اعتبار، خانه و خانه‌نشینی در فرهنگ لغات نسل نجف، چنان قداست و اصالتی یافت که پیش‌ازاین، خیابان همان تقدس را داشت.

چهارم) نسل کودتازده با نسل کرونازده شباهت‌های کمی ندارد. هر دو خانه‌نشین است. هر دو به ظاهر از عرصه عمومی عقب نشسته است. هر دو از انواع انسداد بهره‌مند است. هر دو نیازمند بازاندیشی و بازسازی است. نسل کودتا از خانه‌نشینی‌اش نهایت بهره را برد و نهایت بهره را رساند. اکنون آن نسل، هم خود را به‌عنوان نسلی فرهنگ‌پرداز و بنیان‌ساز نمایانده است و هم تاریخ فرهنگ امروز به آنچه این نسل آفریده، مباهی و مسرور است. کاری که نسل کودتا کرد، یک معامله برد - برد بود. نسل کرونازده باید اکنون فهمیده باشد که می‌توان از خیابان به خانه کوچ کرد و آنچه را خام‌دستانه در خیابان می‌کرد، پخته‌تر و پرورده‌تر در خانه انجام دهد. خانه‌نشینی و فرهنگ‌پروری و خودکاوی و خویش‌کاری، درس نسل کودتا برای نسل کرونا می‌تواند بود.

اتفاق

جدایی ۱۳۰ میلیاردی

دیلی‌میل: چند روز بعد از اعلام خبر جدایی بیل گیتس از همسرش، شگفتی‌ها درباره این رخداد ادامه دارد. این درخواست طلاق از سوی ملیندا مطرح شده است و آنان بعد از ۲۷ سال زندگی مشترک بر سر جدایی توافق کرده‌اند. آنها در بیانیه طلاق خود توضیح دادند که «باور ندارند در این مرحله از زندگی بتوانند کنار هم به‌عنوان زن و شوهر رشد کنند». بیل گیتس به‌عنوان بنیان‌گذار مایکروسافت شناخته می‌شود که با ثروت خود، بنیاد خیریه بیل و ملیندا گیتس را در سال ۲۰۰۰ تأسیس کرده و از آن زمان به بعد یکی از بزرگ‌ترین خیریه‌های جهان با وقف ۵۰ میلیارد دلار از ثروت مطرح بوده است.

هرچند این دو تأکید کردند به کار خود در خیریه ادامه خواهند داد، اما شوک بزرگی را به دنیای «خیریه»، «بشردوستی» و «علاقه‌مندان» وارد کردند.

این دومین طلاق بهت‌انگیز جهان در دوران کروناست. پیش از این جدایی جف بزوس، مالک آمازون رخ داده بود. برگه این طلاق ۱۳۰ میلیارد دلاری را ملینای ۵۶ساله علیه شوهر ۶۵ ساله خود پر کرد. در نامه تقاضای طلاق، ملیندا از «شکست جبران‌ناپذیر» صحبت کرده است.

دختر بزرگشان جنیفر در اینستاگرام نوشته است خانواده‌شان یک دوره چالش‌برانگیز را تجربه کرده‌اند.

این خبر در حالی است که در گذشته ملیندا در مصاحبه‌های خود گفته بود چگونه سعی می‌کند کار را از خانواده جدا کند.

او هنگامی که در شرکت مایکروسافت کار می‌کرد، با بیل گیتس ازدواج کرد و تصمیم گرفت فعالیت خود را بر تربیت فرزندان و کارهایی غیر از حرفه خود دنبال کند.